

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح دعای سحر - قسمت ششم

حضرت امام خمینی رحمه الله علیه

اللَّهُمَّ اِنِّی اسْئَلُكَ مِنْ کَلِمَاتِکَ بِاَتَمِّهَا، وَ کُلُّ کَلِمَاتِکَ تَامَةٌ، اللَّهُمَّ اِنِّی اسْئَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ کُلِّهَا. بار الهی از تو سؤال می کنم به تمام ترین کلمات و همه کلمات تو تمام است. بار الهی از تو سؤال می کنم به همه کلمات.

در شرح کتاب تکوین و کلمات آن

شاید پس از آنکه دیده دلت باز شده و از زندان طبع بیرون آمده و به آنچه از پیش گفتیم مراجعه کنی، به حقیقت کلمه و کلام آشنا گشته و روح آن دو را فهمیده باشی و با دلیل روشن پروردگارت بتوانی مغز معناها را از پوست آنها جدا نموده و پیکر معانی را که در گورستان الفاظ دفن شده اند بر انگیزی. و از آنچه به گوش جانت خوانده شد و بر روح و عقلت املاء شد باید متوجه شده باشی که عوالم وجود و کشور هستی از غیب و شهود همگی کتاب است و آیات و کلام و کلمات، و آن را ابوابی است تنظیم شده، و فصل هایی است مفصل، و کلیدهایی است که ابواب آن با آنها باز می شود، و خاتمه هایی که کتاب به وسیله آنها به پایان می رسد، و هر کلمه ای را حرف هایی و هر حرفی را زبری و بیناتی است. [۲]

پس فاتحه کتاب تکوینی الهی که خدای تعالی آن را با دست قدرت کامله خود تصنیف فرموده، و همه کتاب به وجود جمعی الهی که از کثرت منزله و از هر گونه عیب و کدورتی مقدس است، در آن وجود دارد از جهتی همان عالم عقول مجرد و روحانیون از ملائکه و تعین اولی مشیت است و از جهتی خود مشیت است، زیرا مشیت است که مفتاح غیب وجود است و در زیارت جامعه است که خدای تعالی به واسطه شما فتح کرد. چون حضرات ائمه معصومین علیهم السلام هم افق با مشیت حضرت حق اند چنانکه به همین معنی اشاره فرموده در آیه شریفه: سپس نزدیک شد و نزدیکتر تا به فاصله میانه دو قوس بلکه نزدیکتر رسید. و این آیه گرچه درباره رسول خداست ولی همگی آن بزرگواران از جهت ولایتی یکی هستند چنانکه فرمود: اول ما محمد است، و وسط ما محمد است، و آخر ما محمد است، و همه ما از یک نور هستیم. و چون همه کتاب در فاتحه الکتاب است و فاتحه به وجود جمعی در بسم الله الرحمن الرحیم است و آن هم در باء بسم الله و باء بسم الله در نقطه ای است که در زیر باء است علی علیه السلام فرمود: من آن نقطه هستم و در روایت است که: ظهور وجود به وسیله باء بود، و به وسیله نقطه، عابد از معبود تمیز یافت.

و خاتمه کتاب الهی و تصنیف ربانی، عالم طبیعت و طومار عالم کون به حسب قوس نزول است و گر نه ختم و فتح، یکی است. زیرا آنچه از آسمان الهیت نازل می شود به سوی او عروج می کند در روزی که به اندازه هزار سال است از روزهایی که شما می شمارید. و این است جهت خاتمیت نبی مکرم و رسول هاشمی معظم که او آغاز وجود است چنانکه در روایت است: ماییم سبقت گیرندگان و آخران.

و در فاصله فاتحه کتاب و خاتمه اش سوره ها و باب ها و آیه ها و فصل هاست. پس اگر وجود مطلق و تصنیف الهی منظم را به همه مراتب و منازلش یک کتاب اعتبار کردیم آن وقت هر یک عالم از عوالم کلیه بابی از ابواب و جزوی از جزوه های آن بوده، و هر یک عالم از عوالم جزئی سوره آن و فصل آن خواهد بود، و هر مرتبه از مراتب هر عالم یا هر جزئی از اجزاء آن عالم آیه آن کتاب و کلمه آن می شود، و آیه شریفه از آیات او آن است که شما را از خاک آفرید سپس شما بشری شدید پراکنده در روی زمین - تا آخر آیات به این اعتبار برمی گردد. و اگر سلسله وجود را کتابهای متعدد و تصنیف های متکثر دانستیم، هر عالم کتاب مستقلی خواهد بود که ابواب و آیات و کلماتی دارد به اعتبار مراتب و انواع و افراد، و مثل اینکه آیه شریفه هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است به حسب این اعتبار است. و اگر هر دو اعتبار را منظور داشتیم وجود مطلق، یک دوره کتاب چند جلدی خواهد بود که هر جلد آن دارای باب ها و فصل ها و آیات بینات می باشد. [۳]

روشنگری و توضیح در معنای کلمه تامة و کلمه اتم

لازم است که بدانی که تمام بودن هر چیزی بر حسب خود آن چیز و متناسب با آن است. مثلاً تمام بودن علم به آن است که حقایق آنچنان منکشف گردد که هیچ جهل و پوشیدگی و حجاب در آن نباشد. و تمام بودن نور به آن است که هیچ تاریکی و کدورت در آن نباشد. و به عبارت دیگر تمام بودن هر چیز عبارت است از خالص بودن آن چیز از هر چه مقابل و ضد اوست، و در حیثیات و کمالات خودش خلاصه شود. و به این قیاس می توانی بفهمی که تمام بودن کلام و کلمه و تمامتر بودنشان چیست. تمام بودن کلام و کلمه به آن است که دلالتشان واضح بوده و هیچ گونه اجمال و تشابهی در آنها نباشد، و بالاخره از هر چه غیر جنس کلام و کلمه است خالص باشد.

پس برخی از کلمات این کتاب الهی تمام است و برخی تمامتر، و بعضی ناقص و بعضی ناقص تر. و ناقص بودن و یا تمام بودن کلمات این کتاب از جهت مراتبیت و نمودار بودن آن است عالم غیب الهی و سر مکنون و کنز مخفی را. انسان کامل، اتم کلمات الله است پس هر چیزی که تجلی حق در آئینه ذات او تمامتر باشد دلالتش بر عالم غیب بیشتر خواهد بود، بنابراین از آنجایی که عالم عقول مجرد و نفوس اسفهبده از ظلمت ماده منزّه و از کدورت هیولی مقدس است و از غبار تعین ماهیت، خالص است از این رو کلمات تامات الهیه هستند. ولی چون هر یک از آنها آئینه یک صفت و یا یک اسم الهی است کلمه ناقص است چنانکه فرمود: بعضی از فرشتگان و روحانیون همواره در رکوع اند و به سجده نمی روند، و برخی از آنان همیشه در سجده اند و به رکوع نمی روند. ولی انسان کامل از آنجا که کون جامع و آئینه تمام نمای همه اسماء و صفات الهیه است از این رو تمامترین کلمات الهیه است، بلکه او همان کتاب الهی است که همه کتابهای الهی در آن است، چنانکه از مولای ما امیر مؤمنان و سید موحدان نقل شده بدین مضمون:

مپندار خود را که جرم صغیری

که پنهان شده در نهادت جهانی

تویی آن کتاب مبین کز حروف

شده ظاهر اسرار گنج نهانی

انسان در دو قوس نزول و صعود

و خدای تعالی می فرماید: به تحقیق که ما انسان را در بهترین حد اعتدال آفریدیم، سپس او را به پست ترین مراحل بازگردانیدیم. و این به حسب قوس نزولی است و دلالت دارد بر آنکه پیش از عالم طبیعت برای انسان، بود قبلی بوده چنانکه مقتضای تحقیق همین است. و از اعلی علیین به اسفل سافین بازگرداندن امکان ندارد مگر آنکه به منزلهایی که در بین راه است عبور کند. پس، از حضرت واحدیت و عین ثابت در علم الهی به عالم مشیت تنزل کرده، و از عالم مشیت به عالم عقول و روحانیان از ملائکه مقربین، و از آن عالم به عالم ملکوت علیا از نفوس کلیه، و از آن به عالم برزخها و عالم مثال، و از آن به عالم طبیعت، و عالم طبیعت نیز به مراتبی که دارد تا پست ترین مراتب آن که عبارت از عالم هیولی است و آن نخستین زمین است و به اعتباری زمین هفتم و طبیعت نازله است، و این آخرین درجه نزول انسان است. سپس شروع به سیر کردن می کند و به تدریج از هیولی که مقبض قوس است تا مقام دنا فتدلی فکان قاب قوسین او اَدنی بالا می رود.

پس انسان کامل همگی و تمامی سلسله وجود است و دایره وجود با او تمام می شود و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و اوست کتاب کلی الهی، و آن سه اعتبار که در سلسله موجودات گفتیم در او نیز متصور است. پس اگر او را یک کتاب دانستیم آن وقت عقل و نفس و خیال و طبع او ابواب و سوره های او بوده و مراتب هر یک از این ها آیات و کلمات الهیه آن کتاب خواهد بود. و اگر انسان را کتابهای متعدد اعتبار کردیم، هر یک از عقل و نفس و خیال و طبع، کتاب مستقلی خواهد بود که دارای ابواب و فصولی است. و اگر هر دو اعتبار را با هم منظور داشتیم یک دوره کتاب چند جلدی بوده و قرآنی خواهد بود دارای سوره

ها و آیه ها. پس انسان به وجود تفریقی و به اعتبار تکثرش فرقان است چنانکه در حدیث است که علی علیه السلام فصل دهنده میان حق و باطل است. و به اعتبار وجود جمعی اش قرآن است.

تمثیل معنای کتاب الهی

بدان که انسان کامل مثل اعلای الله است و بزرگترین آیه و نشانه او و کتاب روشن الهی و خبر با عظمت (نبأ عظیم) است، و اوست که به صورت حق تعالی آفریده شده و با دو دست قدرت الهی انشاء شده و خلیفه خداست بر خلق او، و کلید باب معرفت خدای تعالی است؛ هر کس او را شناخت خدا را شناخته، و او در هر صفتی از صفاتش و در هر تجلی ای از تجلیاتش نشانه ای از نشانه های الله است.

و از مثل های اعلا برای شناخت آفریننده انسان شناخت کلام او است. پس باید دانست که کلام از هوایی که از باطن انسان بیرون می آید و با سیر کردن به منازل خارج و گذشتن از مراحل سیر به خارج، تعینی به خود می گیرد و از عالم غیب به شهادت ظاهر شده و از آنچه در ضمیر و خاطر گوینده و در نهاد اوست خبر می دهد و باطن مقصد و حقیقت امر او را کشف می کند. پس گوینده که کلام را انشاء و ایجاد می کند و آن را از عالم غیب به عالم شهادت فرود می آورد و از آسمان نهاد به مرحله ظهور می رساند به خاطر آن حب ذاتی است که به بروز دادن کمالات باطنی و ظاهر نمودن ملکات درونی خود دارد.

پس پیش از آنکه انشاء سخن کند کمالاتش در مرتبه خفا می باشد و چون اظهار آن کمالات را دوست دارد و عاشق اعلان آنهاست از این جهت ایجاد و انشاء کلام می کند تا قدر و مقامش شناخته شود. و اگر تو را دلی باشد که با انوار الهی نورانی باشد و روحی که با اشعه روحانی روشن باشد و چراغ زیتونی قلبت هر چند بدون تماس با شعله تعلیمات خارجی روشن شده باشد و آن نور باطنی را که پیش پایت را روشن می سازد به قدر کافی داشته باشی به طور مسلم سر کتاب الهی برای تو منکشف خواهد شد مشروط بر اینکه طهارتی را که در مس کتاب الهی لازم است داشته باشی؛ و حقیقت کلمه الهی و غایت تکلم حق تعالی را در آئینه مثل اعلی و آیت کبری خواهی شناخت و این که مراتب وجود و عوالم غیب و شهود همگی کلام الهی است که به وسیله هوایی که عبارت است از مرتبه عماء از مرتبه هویت عینی خارج گشته و به خاطر حب ذاتی که به اظهار کمال خود داشته از آسمان الهیت نازل شده و تجلی به اسماء و صفاتش فرموده تا شأن و منزلتش شناخته شود، چنانکه در حدیث است: من گنج پنهانی بودم، و چون دوست داشتم که شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

و از علی علیه السلام است که فرمود: به تحقیق که خدای تعالی در کلامش برای بندگان تجلی کرده ولی آنان بصیرت ندارند و تجلی او را نمی بینند.

و از آن حضرت است: خدا به هر چیزی که اراده وجود آن را داشته باشد می گوید: باش آن هم به وجود می آید، ولی این گفتن نه به واسطه صدایی است که به گوش برسد و نه آوازی که شنیده شود، بلکه کلام خدای سبحان عبارت از فعل اوست.

و اهل معرفت گفته اند: تکلم حضرت حق عبارت از تجلی حق است، که چون اراده و قدرتش تعلق بگیرد که آنچه را که در غیب است اظهار کند و ایجاد نماید آن تجلی حاصل بشارت

نزول کتاب الهی از نظر ملا صدرا

صدر حکمای متألهین و شیخ عرفاء کاملین در اسفار فرماید:

بدان ای مسکین که این قرآن با هزار حجاب از نزد حق تعالی به خلق نازل شده است به خاطر آنکه چشم دلها ضعیف است و دیده ها همچون شب پره از دیدن نور آن عاجزند و اگر به فرض بآء بسم الله با آن عظمتی که در لوح دارد به عرش نازل می شد عرش از عظمت او گداخته می شد و از بین می رفت تا چه رسد به آسمان دنیا. و در آیه شریفه: اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی چگونه از خشیت الهی خاشع و از هم پاشیده می شد به این معنی اشاره شده است. (پایان آنچه می

خواستیم از سخن ایشان نقل کنیم. خداوند بر علو مقامش بیفزاید. و این کلام از معدن علم و معرفت صادر شده و از مشکوه وحی و نبوت گرفته شده است.)

نظر مؤلف در نزول کتاب تکوینی

من می گویم: کتاب تکوینی الهی و قرآن ناطق ربانی نیز از جهان غیب و گنجینه مکنون الهی با هفتاد هزار حجاب نازل شده است تا این کتاب تدوینی الهی را حامل گشته و نفوس برگشته زندانی در زندان طبیعت را از زندان طبع و جهنم طبیعت آزاد کند و غریبان این شهرهای وحشتناک را به وطنهایشان راهنمایی کند و اگر نه چنین بود یک تجلی این کتاب مقدس و مکتوب سبحانی اقدس با یک اشاره از اشاره هایش و با گوشه چشمی که نشان می داد کافی بود که اگر بر آسمان ها و زمین ها بود ارکانشان را بسوزاند، و اگر بر ملائکه مقربین بود آتیاشان مندرک و نابود شود. چه زیبا گفته شده است:

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

پس این کتاب تکوینی الهی و همه اولیاء الله کتابهایی هستند آسمانی و از نزد خدای حکیم علیم نازل شده اند و حاملان قرآن تدوینی هستند، و کسی را یارای آن نبود که ظاهر و باطن این کتاب الهی را حمل کند مگر همین اولیاء مرضیین، چنانکه از طریق آن بزرگواران رسیده است. در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: کسی را نرسد که ادعا کند همه قرآن ظاهرش و باطنش نزد اوست بجز اوصیا را.

و نیز در کافی از جابر نقل شده که گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هیچ کس از مردم ادعا نکند که همه قرآن را آنچنان که نازل شده جمع کرده است مگر دروغگو، و قرآن را کسی آنچنان که خدای تعالی نازل کرده جمع و محافظت نکرده مگر علی بن ابی طالب و امامان پس از او علیهم السلام.

و نیز در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند که دانش همه قرآن فقط در نزد ماست.

سخنی از نور کتاب تکوینی را مانند کتاب تدوینی الهی بطونی است

بدان همان طور که از برای کتاب تدوینی الهی به اعتباری هفت بطن هست و به توجیه دیگر هفتاد بطن که جز خدا و پاداران در علم کسی را از آن بطون آگاهی نیست و آن معانی را مس نمی کند مگر کسانی که از حدیثهای معنوی و اخلاق پست و بد، پاک و پاکیزه بوده و با فضایل علمی و عملی آراسته باشند و هر کس به هر مقدار که منزّه تر و مقدس تر است تجلی قرآن بر او بیشتر و حظّ و نصیبش از حقایق قرآن فراوان تر خواهد بود، همچنین است کتابهای تکوینی الهی چه کتابهای انفسی و چه کتابهای آفاقی، و این دو کتاب تدوینی و تکوینی از این جهت کاملاً مانند یکدیگرند.

پس از برای کتابهای تکوینی نیز هفت بطن و یا هفتاد بطن است که تأویل و تفسیر آنها را کسی نمی داند مگر افرادی که از کثافتهای عالم طبع و حدث های آن منزّه باشند و آنها را لمس نمی کند مگر پاکیزگان، زیرا آنها نیز از نزد پروردگار رحیم نازل شده اند.

پس ای مسکین، در راه پروردگارت مجاهده کن و دل خود را پاک گردان و از تسلط شیطان بیرون شو و کتاب پروردگارت را قرائت کن و بالا برو، و آن را با تفکر و تأمل بخوان و در قشر و ظاهر آن متوقف مباش و خیال مکن که کتاب آسمانی و قرآن نازل شده ربّانی بجز این قشر و صورت نیست، چه آنکه بر صورت توقف کردن و در عالم ظاهر معتکف شدن و به مغز و باطن تجاوز نکردن، مرگ است و هلاکت و اصل ریشه های جهالتها و سنگ اساسی انکار نبوتها و ولایتهاست، زیرا نخستین کسی که خود در مرحله ظاهر ایستاد و چشم دلش از حظّ باطن کور شد شیطان لعین بود، چون ظاهر آدم علیه السلام را دید و امر بر او مشتبّه شده و گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل، و من از او بهترم چون آتش از گل بهتر است. و نفهمید که باطن آدم را

درک نکردن و فقط به ظاهرش نگاه کردن بدون آنکه مقام نورانیت و روحانیت او را نیز ببیند از مذهب برهان بیرون رفتن و مغالطه در قیاس است، چنانکه در اخبار اهل بیت علیهم السلام رسیده است.

در کافی از عیسی بن عبد الله قرشی نقل می کند که گفت: ابو حنیفه به خدمت امام صادق علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: ای ابا حنیفه شنیده ام که تو به قیاس عمل می کنی! عرض کرد: آری. فرمود: قیاس مکن، زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود آنجا که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل. پس میان آتش و گل قیاس کرد، و اگر نورانیت آدم را به نورانیت آتش قیاس می کرد فضیلت میان دو نور را می شناخت و صفای یکی را بر دیگری متوجه می شد.

و از همین خطا و غلط کاری و نگاه کردن به ظاهر و بستن درهای باطن است که مردم انبیاء مرسلین را انکار کردند، به ملاحظه آنکه آنان نیز مانند دیگران در بازارها میان مردم بودند و مانند آنان می خوردند و می آشامیدند، چنانکه خدای تعالی از آنان بازگو می فرماید که گفتند:

شما مانند ما بشرید و خدای رحمن چیزی بر شما نازل نکرده و دروغ می گوید. [۴]

تتمیم سخن و روشنگری

اهمیت علوم ظاهر و علم کتاب و سنت

مبادا نور عقلت را شیطان بگیرد و امر بر تو مشتبّه شود تا به خذلان و گمراهی بیفتی، زیرا شیطان در دلهای مردم وسوسه می کند به این طریق که حق را با باطل و درست را با نادرست به هم مخلوط می کند و چه بسا تو را از راه راست به در می برد با استدلالی که صورتش صحیح است ولی معنایش نادرست؛ و این چنین می گوید:

علوم ظاهری و ظاهر کتابهای آسمانی را فرا گرفتن چیزی نیست و از حق بیرون شدن است و این گونه عبارات لفظی و عبادات صوری برای عوام کالانعام و صورت بینان و ظاهر طلبان جعل شده است و اما اصحاب قلوب و ارباب معارف را وظیفه جز این نیست که به ذکرهای قلبی و خاطرات سرّی که باطن عبادات و نهایت آنها و روح عبادات و نتیجه آنهاست بپردازند. و چه بسا شعری هم در این باره بخواند و بگوید:

علم نبود غیر علم عاشقی

علم رسمی سر بسر قیل است و قال

ما بقی تلبیس ابلیس شقی

نه از او کیفیتی حاصل نه حال

و از این قبیل تلبیسات و تسویلات. پس در این هنگام به خدا از آن لعین پناه ببر و به او بگو: ای لعین، این سخن حقی است که تو را از آن مقصدی است باطل، زیرا ظاهری که مورد طعن است ظاهری است که از باطن جدا گشته و صورت جدا از معنی باشد که آن نه کتاب است و نه قرآن، و اما صورتی که با معنی مربوط باشد و علنی که با سرّ پیوند گردد خدا و رسول و اولیائش فرموده اند که باید از آن پیروی نمود. و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه علم ظواهر کتاب و سنت از علوم است که بسیار جلیل القدر و رفیع المنزل است و آن اساس اعمال ظاهری و تکلیف های الهی و نوامیس شرعی و شرایع الهی است و همان حکمت عملی است که راهی مستقیم به اسرار ربوبی و انوار غیبی و تجلیات الهی است، و اگر اعمال ظاهری نباشد هیچ سالکی به کمالش نمی رسد و هیچ مجاهدی به مقصدش واصل نمی شود.

لزوم حفظ علم ظاهر و باطن

پس عارف کامل کسی است که همه مراتب را حفظ کند و حق هر صاحب حقی را ادا کند و دارای هر دو چشم و هر دو مقام و هر دو نشأه باشد، ظاهر و باطن کتاب را قرائت کند و در صورت و معنایش و تفسیر و تأویلش تدبر نماید، که ظاهر بدون باطن و

صورت بدون معنی مانند پیکری است بدون روح، و دنیایی است بدون آخرت؛ همان گونه که باطن را بجز از رهگذر ظاهر نمی توان به دست آورد، زیرا دنیا کشتزار آخرت است. پس کسی که فقط ظاهر را بگیرد و در همانجا بایستد تقصیر کرده و خود را معطل نموده است و آیات و روایات بسیاری نیز بر رد آن است که دلالت دارد بر اینکه تدبر در آیات الله و تفکر در کتابهای الهی و کلماتش را نیکو شمرده، و بر آن کس که از تدبر و تفکر روی بگرداند و در قشر و ظاهر آیات و روایات متوقف گردد اعتراض دارند. و کسی که فقط راه باطن را پیش گیرد بدون آنکه به ظاهر نگاه کند خودش از صراط مستقیم گمراه و دیگران را نیز گمراه خواهد نمود. و اما کسی که ظاهر را برای وصول به حقایق بگیرد و نگاهش (همچون نگاه) به آینه برای دیدن جمال محبوب باشد، اوست که راه مستقیم را پیموده و قرآن را همچنانکه شاید، تلاوت نموده و از آنان که از ذکر رب اعراض کرده اند نخواهد بود. و خداست که به حقیقت کتابش داناست و علم کتاب نزد اوست.

[۱]- وجه استشهاد به این آیه ظاهراً برای آن است که علم صفت ذات است، پس معلم نیز ذات خواهد بود، و لیکن در این آیه به رحمن نسبت داده شده به اعتبار فنای مظهر در ظاهر.

[۲]- هر حرفی را دو صورت است صورت لفظی و صورت کتبی که یکی را زبر و دیگری را بینات گویند. مثلاً حرف لام صورت لفظی اش مرکب است از ل، ا، م و صورت کتبی اش فقط ل است. (مترجم)

[۳]- مخفی نماند که سلسله وجود را دو اعتبار دیگر هم هست یکی عبارت است از اعتبار کثرت در وحدت، و دوم اعتبار وحدت در کثرت. بنابر اعتبار اول، سلسله وجود یک کلمه است و آن کلمه کن وجودی است که در آیه شریفه به آن اشاره شده: هر گاه اراده کند، همین که به چیزی بگوید باش، پس او خواهد بود. و در خطبه روز فطر از امیر المؤمنین علیه السلام است: خدایی که به کلمه او هفت آسمان برپا، و زمین های هفتگانه برقرار شد، و کوههای محکم استوار، و بادهای تلقیح کننده در وزیدن، و ابرها در جو آسمان در حرکت، و دریاها در حدود خودشان ایستاده اند. پس والا و مبارک باد الله پروردگار جهانیان. و به اعتبار دوم، کلمات است. (مؤلف)

[۴]- مترجم گوید: مولانا را در این مقام اشعار لطیفی است که چند بیت از آن نقل می شود:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	هر دو گون زنبور خوردند از محل
گرچه باشد در نوشتن، شیر، شیر	لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
جمله عالم زین سبب گمراه شد	هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد	زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
همسری با انبیا برداشتند	هر دو نی خوردند از یک آبخور
اولیا را همچو خود پنداشتند	آن یکی خالی و این پر از شکر
این ندانستند ایشان از عمی	صد هزاران این چنین اشباه بین
هست فرقی در میان بی منتهی	فرقشان هفتاد ساله راه بین

منبع: پایگاه اطلاع رسانی موسسه نشر معارف اهل بیت علیهم السلام

#گروه_صهبای_رمضان

معاونت فرهنگی تربیتی مرکز آموزش های غیرحضورى

<http://vufarhangi.whc.ir>